نگاه

نگاهی به فیلم‌هایی که برای نوروز در نظر گرفته شده‌اند

تنوع در اکران

بهنازشیربانی

با فاصله کوتاهی از برگزاری جشنواره فیلم فجر، به استقبال اکران نوروزی سینماها می‌رویم، اما ویژگی اکران نوروزی سینماها مصادف‌شدن آن با ماه مبارک رمضان است. بنا بر اعلام همایون اسعدیان، دبیر شورای صنفی نمایش، بر اساس تصمیم شورا و موافقت سازمان سینمایی، فیلم‌های «بامبولک» ساخته آرش معیریان، «پسر دلفینی ۲» ساخته محمد خیراندیش، «پیشمرگ» ساخته علی غفاری، «رها» ساخته حسام فرهمند، «دایناسور» به کارگردانی مسعود اطیابی، «عینک قرمز» به کارگردانی حسین مهکام، «کوکتل‌مولوتف» به کارگردانی حسین امیری دوماری و «موسی کلیم‌الله» به کارگردانی ابراهیم حاتمی‌کیا به‌عنوان ترکیب نهایی اکران نوروزی مشخص شدند.

«بامبولک» ساخته آرش معیریان مناسب مخاطب کودک و نوجوان است. معیریان بعد از اکران این فیلم در سی‌وششمین جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان، در نشست پرسش و پاسخ فیلم تاکید کرد: «نسل امروز، بسیار باهوش، خلاق، با انگیزه و با اعتقاد هستند و معتقدم نسل گذشته در مقایسه با نسل امروز از هر نظر متفاوت است؛ پس نباید خودتان را دست‌کم بگیرید، چراکه نگاه و دقت شما از تمام بزرگ‌ترها بهتر است. باید گفت فیلم‌ساختن برای نسل امروز سخت است و باید نهایت دقت را در فیلم‌ها در نظر داشت. فیلم «بامبولک» سخت‌ترین فیلمی بود که در طول سال‌ها ساختم، چراکه می‌دانستم شما بسیار دقیق هستید و به آسانی می‌توانید فیلم را محکوم کنید».

او معتقد است در فیلم کودک باید شادی و لحظات عاطفی غمناک وجود داشته باشد. غم سینمای کودک با سینمای بزرگ‌سال متفاوت است. در سینمای کودک آن غم باید همراه با شادی و شوق باشد.

«پسر دلفینی ۲» به کارگردانی محمد خیراندیش از دیگر گزینه‌های اکران نوروزی است. فیلمی که موفق به کسب یکی از سیمرغ‌های نگاه مردمی سی‌وچهارمین جشنواره فیلم فجر شد. خیراندیش در بخشی از نشست خبری فلیمش در جشنواره فجر با اشاره به ویژگی‌های این انیمیشن تاکید کرد: اینکه ما فقط به‌تهجه و ابروی پیوسته در کار بگذاریم، کار ایرانی نمی‌شود. ما سعی کردیم حس‌وحال و فرهنگ ایرانی را در آثارمان به دنیا برسانیم. موسیقی کار بین‌المللی ساخته شده است، اما در آن از سازهای ایرانی استفاده کرده‌ایم. ما در خیلی از بخش‌ها بچه‌هایی را داشتیم که به خاطر «پسر دلفینی» به ایران بازگشتند.

«پیشمرگ»، ساخته علی غفاری و از دیگر برگزیدگان سیمرغ آرای مردمی جشنواره فیلم فجر نیز به جدول اکران نوروز اضافه شده است؛ فیلمی که واکنش‌های متفاوتی از منتقدان و سینمایی‌نویسان دریافت کرد. برخی منتقدان از کلیشه‌ای‌بودن آن نوشتند و برخی دیگر شخصیت‌پردازی‌های این فیلم سینمایی را تحسین کردند. «پیشمرگ» به برشی از زندگی یکی از چهره‌های ملی، یعنی شهید سعید قهاری پس از دوران جنگ می‌پردازد. شهید سعید قهاری در سال ۵۸ در ماجرای پاوه در کنار دکتر چمران حضور داشت و بعدها نیز در کنار شهید احمد متوسلیان، احمد کاظمی و... در عملیات‌های مختلف حاضر شد. او سپس تا فرماندهی قرارگاه حمزه سیدالشهدا پیش رفت و در سال ۱۳۸۵ درحالی‌که حدود چهار ماه از فرماندهی لشکر ۳ نیروی مخصوص حمزه سیدالشهدا می‌گذشت، به شهادت رسید. غفاری در نشست خبری فیلمش تاکید کرد: هر فیلم و داستانی می‌تواند به شیوه‌های دیگری از آنچه هست نیز روایت شود، اما مهم‌ترین هدف ما خلق قهرمان در صحنه بود. بعضی از شخصیت‌هایی که در فیلم می‌بینید، مابازای واقعی داشتند و ما تنها نام کاراکترها را تغییر دادیم.

«رها» ساخته حسام فرهمند ازجمله فیلم‌های پرمخاطب جشنواره چهل‌وسوم فیلم فجر در روزهای آینده به اکران عمومی می‌رسد. این نخستین ساخته حسام فرهمند است که بازیگرانی مانند شهاب حسینی و غزل شاکری او را در اولین تجربه سینمایی‌اش همراهی کردند. «رها» در اولین ساعت‌های نمایش در جشنواره فیلم فجر با بازخوردهای خوبی از سمت منتقدان و مخاطبانش روبه‌رو شد و به نظر می‌رسد این فیلم ازجمله آثار پرمخاطب اکران نوروز خواهد شد.

«دایناسور» به کارگردانی مسعود اطیابی ازجمله فیلم‌های کمدی اکران نوروز است. مسعود اطیابی سال‌هاست که فیلم‌های پرفروشی در این حوزه مقابل دوربین می‌برد و اکثرا با اقبال خوبی از سمت مخاطبان در اکران روبه‌رو می‌شوند. باید دید پژمان جمشیدی و امیر جعفری، دو بازیگر اصلی این فیلم، می‌توانند رکورددار شوند یا خیر؟

«عینک قرمز» به کارگردانی حسین مهکام از دیگر فیلم‌هایی است که تا مدتی دیگر در اکران سینماها خواهید دید. مهکام با ساخت فیلم‌هایی مانند «احمد به تنهایی»، «بی‌حسی موضعی» و «آزادی مشروط» این بار یک کمدی را مقابل دوربین برده است و باید دید این کمدی که او ساخته تا چه حد مورد قبول مخاطبانش است. در «عینک قرمز» حامد بهداد، هادی کاظمی و الناز حبیبی ایفای نقش کرده‌اند.

اکران نوروزی ۱۴۰۴ فیلم کمدی کم ندارد و «کوکتل‌مولوتف» به کارگردانی حسین امیری دوماری یکی دیگر از آنهاست. در این فیلم امین حیایی با پژمان جمشیدی و احمد مهرانفر هم‌بازی است و قصه آن در دهه ۵۰ روایت می‌شود. امین حیایی ازجمله بازیگران کاندیدای نقش اصلی مرد جشنواره چهل‌وسوم فیلم فجر برای بازی در«زیبا صدایم کن» به کارگردانی رسول صدرعاملی بود و بسیاری از منتقدان او را شایسته سیمرغ برای ایفای این نقش می‌دانستند. او در بخش جنبی جشنواره فیلم فجر با فیلم «غریزه» ساخته سیاوش اسعدی نیز حضور داشت که بسیاری از منتقدان بازی او در این فیلم را از شگفتی‌های جشنواره فجر توصیف کردند.

«موسی کلیم‌الله» به کارگردانی ابراهیم حاتمی‌کیا از دیگر فیلم‌هایی است که از ۸ اسفندماه در سینماها خواهیم دید. فیلمی که از نظر بسیاری از منتقدان شباهت زیادی با دیگر آثار حاتمی‌کیا ندارد. فیلمی که با توجه به بودجه بسیاری که برای ساخت آن در نظر گرفته شده است، آن را کنجکاوی‌برانگیزترین فیلم جشنواره می‌دانستند. هرچند حاتمی‌کیا مدت‌هاست مشغول ساخت سریال حضرت موسی است و نسخه‌ای که در جشنواره فجر به نمایش درآمد، روایتگر تولد و به آب انداختن حضرت موسی است و به همین دلیل «وقت طلوع» نام دارد. برخی «موسی کلیم‌الله» را تصویر کم‌جانی از قصه‌ای می‌دانند که بارها آن را شنیده‌ایم. با این حال این فیلم در بسیاری از رشته‌ها نامزد دریافت سیمرغ شد و توانست پنج سیمرغ بهترین نقش مکمل مرد، بهترین چهره‌پردازی، طراحی لباس، طراحی صحنه و دستاورد فنی را کسب کند.

اکران نوروزی سینماها عموما از اکران‌های مهم سال محسوب می‌شود و فروش خوب گیشه نوروز می‌تواند تا حدی مسیر سینمای ایران را طی سال مشخص کند. باید دید با اکران تعداد درخور توجهی فیلم کمدی و فیلم‌هایی که در جشنواره فیلم فجر توجه‌برانگیز شدند، گیشه پررونقی در ابتدای سال جدید در انتظار سینمای ایران خواهد بود یا خیر.

جمشید فرجوند فردا، برترین عکاس جهان اسلام و هنرمند ستایش‌شده سازمان ملل متحد، از جهان عکاسی می‌گوید

عکاسی؛ معشوقه بی‌همتا

شیروان یاری: به اعتقاد فرجوند فردا، عکاس معروف به شکارچی لحظه‌ها، عکاسی فضیلت هنر است که در این جهان بیمار به دنبال درمان باشد نه تسکین، به دنبال تفهیم باشد نه تزیین، طبیب غمخوار باشد نه دلقک بی‌عار. جمشید فرجوند فردا، متولد سال ۱۳۴۰، فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد عکاسی و نقاشی از دانشگاه هنر تهران است. او هنرمندی است پرکار و عاشق که دغدغه عکاسی و مردم را دارد. در عکس‌های فرجوند فردا، سوژه‌های گوناگون و تضادهای فرهنگی و اجتماعی قاب می‌شود.

این هنرمند توانا، در هنر نقاشی، کاریکاتور و فیلم کوتاه نیز دستی بر آتش دارد و در این دو رشته هنری نیز چندین مقام کشوری در کارنامه هنری خود ثبت کرده است. ژانر مورد علاقه فرجوند فردا، عکاس نامی بیجاری، مستند اجتماعی است. این دانش‌آموخته ارشد عکاسی نشان درجه دو هنری از سازمان ارزشیابی هنرمندان کشور را دارد و کسب بیش از ۴۰۰ عنوان از فستیوال‌های داخلی و خارجی، نام او را در تاریخ عکاسی جاودانه کرده است. عکاس برتر جشنواره بین‌المللی جهان اسلام، هنرمند ستایش‌شده سازمان ملل متحد و آکادمی هنر در لندن، کسب سه مدال طلای انجمن عکاسان آمریکا، خیام و فیاپ، مقام برتر در جشنواره‌های بین‌المللی آوا، تراوک، کارا، هنر زنده است، رضوی، رشد و برتر عکاسان کُرد جهان نورنگار و دریافت ۴۵ جایزه داخلی و خارجی فیلم کوتاه ازجمله افتخارات جمشید فرجوند فرداست. او درباره عکاسی می‌گویند: فضیلت هنر است که در این جهان بیمار، به دنبال درمان باشد نه تسکین، به دنبال تفهیم باشد نه تزیین، طبیب غمخوار باشد نه دلقک بی‌عار. گفت‌وگوی صریح و صمیمی «شرق» با این عکاس نامدار و شهیر کُرد را در ادامه می‌خوانید.

کردستان به لحاظ وجود آثار طبیعی، معماری، میراث فرهنگی، آداب و رسوم متنوع اجتماعی و مذهبی از استان‌های بکر کشور برای ثبت در تاریخ از طریق عکاسی است؛ اما با توجه به همه این شرایط، عکاسان کردستانی کمتر به این متریال‌های موجود در استان توجه می‌کنند و بیشتر این سوژه‌ها توسط عکاسان کشوری شکار می‌شود، علت چیست؟

عکاسان و هنرمندان توانایی در کردستان بوده و هستند که می‌توانند الگویی باشند برای دیگران، اما در چشم مسئولان مرغ همسایه غاز است. کارهایی که می‌تواند توسط این هنرمندان ثبت، ضبط و اجرا شود، جز معدود نفراتی، به هنرمندان دیگر استان‌ها و مراکز ارجاع داده می‌شود. شاید هم تشکل و انسجامی لازم باشد که خصوصا عکاسان کردستان فاقد این تشکل هستند. امیدوارم بشود از توانایی هنرمندان همین سرزمین برای ثبت آثارمان استفاده کنیم و کنند.

بیشتر عکس‌های عکاسان، برهه‌ای از زندگی ما و اطرافیان را ثبت می‌کند. برای اینکه عکس‌ها دارای روح باشند و به بهترین شکل منظور را به مخاطبان برسانند، رعایت چه اصولی در هنر عکاسی ضروری است؟

عکاسی، شعری است که با دوربین سروده می‌شود. شناخت کافی، داشتن سواد بصری، مردم‌شناسی و از همه مهم‌تر خلاقیت و نوآوری و به‌روزبودن، درد جامعه را دانستن و از غم و شادی‌های مردم گفتن، اثر هنری را جاودانه می‌کند.

عکاسی دیدن و ندیدن است. جهان را من آفریدم، به لطف کودکانه اعجاز. چه توصیف خطرناکی است که خود را از دیگران بالاتر بدانی.

با جایگزینی دوربین دیجیتال به‌جای آنالوگ، چه تحولی در هنر عکاسی به وجود آمد؟

من ترجیح می‌دهم به خروجی و اثری که در نهایت ثبت می‌شود، بیشتر توجه کنم تا وسیله‌ای که از آن استفاده شده است. هرچند نمی‌توان از مزایای دوربین‌های آنالوگ چشم پوشید، آیا هرگز کسی حتی فکر هم کرده که شیرکو بیکس، شاملو و صادق هدایت شعر و داستان‌هایشان را با چه خودکاری نوشته‌اند یا پیکاسو و داوینچی با چه قلم‌مویی آن شاهکارهای جهان را خلق کرده‌اند. هرچند خودم امروز هم نمی‌توانم لذت انتظار در دنیای آنالوگ را با هیچ دنیایی از دیجیتال عوض کنم.

تفاوت هنر عکاسی با هنرهای تجسمی و دراماتیک؟

زیاد به دنبال این نیستم که بگویم کدام هنر از کدام پیش‌تر است، برتری دارد و متفاوت‌تر است؛ اعتقادم بر این این بوده و هست که اثر هنری باید حرفی برای گفتن داشته باشد. می‌تواند یک قطعه موسیقی باشد یا یک فیلم کوتاه، نقاشی باشد یا یک کار گرافیکی. خلاقیت، عنصر ممتاز و متمایز تمام هنرهاست. اثر فاقد خلاقیت را نمی‌پسندم؛ فرق نمی‌کند اثر یا کار چه کسی باشد و این کار و حرف جهانی باشد، یعنی تمام دنیا بتواند با آن ارتباط برقرار کرده و آن را درک کرده و پیامش را بفهمند. عکسی می‌تواند به خوبی چنین باشد؛ قابل دسترس و قابل فهم و حتی از لحظه‌ای خاص یا می‌تواند تأثیری از چیزی را که در من نمانده است، روایت و بازنمایی کند.

فرجوند فردا سال‌ها پیش معتقد بود عکاسی و عکس یعنی مرگ؛ چرا مرگ؟

تو لحظه‌ای را متوقف می‌کنی برای همیشه و این سرآغاز مرگ و توقف آن لحظه است. هرچند به نظر می‌رسد آن لحظه جاودانه شده باشد، ولی تو با مرگ آن جاودانگی را به آن بخشیده‌ای؛ مرگی برای جاودان ماندن!

آیا از دیدگاه شما هر عکسی را می‌توان در قالب عکس هنری ارزیابی کرد؟

میانه‌ای با تقسیم‌بندی‌های مرسوم ندارم، بهتر است هر اثر هنری را با تأثیری که دارد، قضاوت کنیم. این تأثیر از یک ذهن خلاق و نوآور به بوم نقاشی و صفحه کاغذ و... منتقل می‌شود. عکاسی، نقاشی، موسیقی و بازیگری همه و همه می‌تواند مهارت باشد، یعنی تو آن را در کلاس‌های هنری بیاموزی، اما هیچ‌کس نمی‌تواند دیدن را به تو آموزش بدهد. تو می‌توانی نوازنده‌ای بسیار توانا باشی و همچنان آثار دیگران را تقلید کنی و به همین ترتیب برای بقیه هنرها. اگر نتوانی از خودت چیزی به آن اضافه کنی، هیچ‌گاه به یک اثر هنری و ماندگار تبدیل نمی‌شود. پس عکاسی هنر نیست، اما فردِ عکاس می‌تواند هنرمند باشد.

فرایند ورود فرجوند به عرصه هنر عکاسی چه بود؟

خانواده‌ای کارگر و معمولی. مثل اکثر خانواده‌های منطقه خودمان، مادر علاوه بر تمامی کارهای خانه، قالی هم می‌بافت. تأثیر گل‌های قالی مادرم چنان بود که مرا به سوی نقاشی سوق داد. نقاشی و کپی از روی نقشه این علاقه را بیشتر و بیشتر می‌کرد. همین‌جا عرض کنم که کپی باید باشد و باید هم نباشد؛ یعنی زمانی که از کارهای هنرمندان دیگر کپی می‌کنی، حتما باید خلاقیت و ایده‌پردازی در آن مشهود باشد و زمانی دیگر نباید کپی کنی و مقلد بمانی، پس باید خودت بشوی و خودت باشی. این قضیه با کپی‌کردن از روی حروف بزرگ مجلات و روزنامه‌ها به برنامه‌ای تبدیل شد که دو سال پشت سر هم در مسابقات مدارس عنوان برتر را کسب کردم و به اردوی رامسر اعزام شدم. البته (با تنبیه معلم انگلیسی که فکر می‌کرد خودم مشق‌هایم را نمی‌نویسم) سال‌ها بعد با عشق و علاقه بیشتر و با آشناشدن با استاد مسعود نادرزاده، هنرمند معروف در هنر نقاشی و استاد اکبر فریدونی و شمس‌الدین کلامی در هنر خوشنویسی این شور دامنه‌اش به دانشگاه هنر تهران کشیده شد. رتبه ۹ کشوری، حضور در جمع دانشجویان تمامی رشته‌های هنری و استادان بنام، بعد از گذشت سال‌ها مرا به سوی عکاسی سوق داد. مرحوم استاد کاوه گلستان عکس‌هایم را دید و همان سال با تشویق او، رتبه برتر دانشجویان سراسر کشور نصیبم شد. یک شیفته نقاشی، حالا رقیب عشقی پیدا کرده بود؛ رقیبی بی‌همتا به نام معشوقه عکاسی.

نخستین بار لنز دوربینت روی چه سوژه‌ای فوکوس شد؟

البته من سال‌های قبل از ورود به دانشگاه هم عکاسی می‌کردم؛ عکاسی ورزشی و خصوصا فوتبال، جسارتا خودم هم فوتبال بازی می‌کردم، و عکاسی از مراسم عاشورای بیجار. عکاسی ورزشی و خصوصا رشته ورزشی فوتبال عکاس را بسیار ورزیده می‌کند؛ هیچ چیز آن قابل پیش‌بینی نیست و تو باید بسیار ماهر و توانا باشی (توصیه به عکاسان تازه‌کار). این عشق به عکاسی با توجه به محل کارم که امروزه هم پاتوق تمام هنرمندان بوده و هست، مرا به عکاسی مستند اجتماعی نیز علاقه‌مند کرد. گرفتن پرتره‌های افرادی که با آنها برخورد می‌کردم، من را صاحب آرشیوی کم‌نظیر کرده است.

چه سالی؟

سال‌های ۶۴ و ۶۵. ماحصل یک هفته کار بغل‌نویسی، پارچه‌نویسی و دیوارنویسی صرف خرید حلقه‌های فیلم (نگاتیو) شد. به گاراژ نزدیک پاتوقم می‌رفتم و اولین مینی‌بوس را سوار می‌شدم، بدون آنکه بدانم کجا می‌رود؛ اما در مسیر و هر دفعه در یک روستا پیاده شده و سراغ دوستم را می‌گرفتم؛ مثلا می‌گفتم من هم‌دوره شیروان یاری هستم، درحالی‌که اصلا چنین فردی در جهان واقعیت وجود نداشت، اما مردم نجیب و مهمان‌نواز آن روستا مرا به خانه‌شان دعوت کرده و من با این حربه می‌توانستم عکاسی کنم. آنها به اندازه‌ای به من محبت داشتند که حتی غذایشان را هم با من تقسیم کرده و من را عضوی از خانواده‌شان می‌دانستند. امیدوارم توانسته باشم فرزند خوبی برایشان باشم؛ چون هنوز این رابطه‌ها ادامه داشته و نسل دوم همان خانواده‌ها با من ارتباط دارند. هرگز و هیچ‌گاه این را نمی‌توانم فراموش کنم و تمامی افتخار کسب‌کرده را به آنها تقدیم کرده و متعلق به آنها دانسته و می‌دانم. این موضوع به سال‌های ۶۴ و ۶۵ برمی‌گردد.

بیشتر عکس‌های تو گزارش مستند اجتماعی است؛ چرا؟

مستند و مستند اجتماعی همیشه علاقه اصلی من بوده و هست. هرچند امروزه به کارهای چیدمان علاقه‌مند شده‌ام، اما هرگز این نوع کار را گزارشی نمی‌دانم. کار گزارشی تاریخ مصرف و انقضا دارد، اما این کار چون از قلب و ذهن عکاس دستور می‌گیرد و کسی آن را سفارش نداده، گزارشی نمی‌تواند باشد. در تمام ۴۰ سال کار عکاسی هم هرگز از هیچ قدرتی دستور و سفارش نگرفته و نخواهم گرفت. هرچه را بدانم از دلم سفارش گرفته‌ام، کار کرده‌ام. امکان دارد منبع یک لذت بزرگ، رنج باشد.

بعد از چند سال آزمون و خطا، عکاسی مستند اجتماعی آن‌هم از نوع به تصویر کشیدن رنج و درد را انتخاب کردید؟

از ابتدای شروع عکاسی و از سال‌های ۶۴ و ۶۵ مستند اجتماعی کار کرده‌ام و همیشه هم در این کار صداقت برایم در صدر بوده است و هرگز هم پا را از این قاعده فرا نخواهم گذاشت. خود عکاسی یک دروغ بزرگ است، حال اگر من هم بخواهم چیزی به آن اضافه کنم، فقط در یک صورت می‌تواند اتفاق بیفتد، حرفم و حرف مردم را به گوش دیگران برای بهبود اوضاع برسانم. من از مردم عکاسی نمی‌کنم، برای مردم عکاسی می‌کنم.

صداقت در عکاسی با توجه به ارتباط بصری مخاطبان عام و خاص، بار مسئولیت هنرمند عکاس را چند برابر می‌کند. دیدن بعضی از عکس‌ها، زندگی برخی از افراد را متحول کرده و موجب انقلاب فکری آنان شده است. با این اوصاف فرجوند فردا در عکاسی چقدر صادق است؟

بعد از چند سال تجربه حرفه‌ای معتقدم هنر عکاسی دروغی است بزرگ در جهان. از هنر عکاسی در دوران خیلی قدیم برای ثبت اسناد و مدارک استفاده می‌شد، یعنی از یک قطعه عکس برای ارائه سند مستند در دادگاه‌ها و بعضی از جاهای دیگر که انسان در پی اثبات حق بود، استفاده می‌کردند؛ اما حالا به دلیل دخالت‌های مستقیم خود عکاس در موضوع و فکر عکس، دروغ‌بودن فریم‌های عکس بر واقعیت حقیقی آن می‌چربد.

با توجه به اعتقاد راسخ خود به دروغ‌بودن عکاسی نخستین دروغ تو مربوط به چه سالی است؟

نخستین دروغ‌ها را همان سال‌ها یعنی ۶۴ و ۶۵ ثبت کرده‌ام؛ شاید هم بشود اسمش را دروغ‌های راست گذاشت.

کجا؟

شهرستان بیجار.

آخرین دروغ؟

آخرین دروغ را هم اکنون یا شاید فردا ثبت کنم.

اگر ممکن است پشت صحنه یکی از دروغ‌هایت را که در جشنواره معتبر داخلی و خارجی نیز برگزیده شده باشد، تشریح کنید.

غروب یکی از روزهای تابستان سال ۱۳۸۱ به قصد عکاسی به روستای «کچه‌گنبد» که در فاصله ۶۰کیلومتری بخش «چنگ‌الماس» در محور بیجار-همدان واقع است، رفتم. موقعی که به روستا رسیدم، حوالی ساعت ۲۴ شب بود. از دور جمعیت زنان زیادی که به صف ایستاده بودند، توجهم را جلب کرد. نزدیک شدم. با نفر آخر صف که دختربچه‌ای خوش‌سیما با چشمانی افسونگر و معصومانه بود، سر سخن را باز کردم. او با تبسم زیبای کودکانه خود علت صف را در نیمه‌شب تابستانی تشریح کرد و گفت: این جمعیت هر شب با دبه‌های بزرگی که در دست دارند، برای تأمین آب شرب می‌آیند. وسوسه شکار سوژه به این خوبی، من را به وجد آورد.

گوشه‌ای کز کردم و برای چند لحظه زوایای شکار این رویداد نزدیک به واقعیت را بررسی کردم. جلوی هر زنی اعم از پیر، جوان و کودک که در صف ایستاده بود، دبه‌ای سفیدرنگ که روی آن نام صاحب دبه با ماژیک نوشته شده بود، قرار داشت که زیر نور ماه و نور کم تیر چراغ برق توی چشم می‌زد و نقطه ثقل تفکر من بیشتر روی صف طولانی و چکه‌چکه شیر آب فوکوس شده بود. آن شب بدون اغراق سر از پا برای ثبت هرچه زودتر این صحنه در قاب مرگ نمی‌شناختم. بالاخره پس از تدوین افکار مشوش خود، صبح آن روز دست دختر هشت‌ساله معصوم را که در دنیای کودکانه خود سیر می‌کرد و به انتظار مادرش ایستاده بود، گرفتم و به نقطه‌ای که او باید در وسط کادر عکس قرار می‌گرفت، آوردم. یعنی سوژه اصلی شد عکس دختر و پس‌زمینه نیز جمعیت زنان به انتظار آب. چند روز بعد این عکس را به نام «امید» در جشنواره امید قزوین شرکت دادم و بعد از رأی هیئت داوران، برگزیده اول جشنواره شد.

عکس امید بعد از کسب این مقام در یکی از مجلات مربوط به عکاسی چاپ شد و حالا به هر طریقی نماینده وقت بیجار این عکس را در این مجله که مربوط به روستاهای حوزه انتخابیه خود بود، می‌بیند و چند هفته بعد از دیدن عکس به همراه وزیر نیرو به شهرستان بیجار بازمی‌گردد و با فرماندار و مسئولان شرکت آب و فاضلاب روستایی، به روستای کچه‌گنبد می‌روند و پس از بحث و بررسی‌های زیاد، اعتباری را برای پاک‌سازی چاه اصلی روستا و حفر عمیق‌تر آن اختصاص می‌دهند که بر اثر تصمیم آنان مشکل بی‌آبی روستا و اتلاف وقت زنان کچه‌گنبد پایان می‌یابد.

شده از طریق بزرگ‌نمایی، زندگی فرد فقیر و مستمندی که آن را سوژه عکس خود کرده‌ای، بهبود ببخشی؟

سال‌های سال از کارگران شریفی که وظیفه حمل آرد را در بین نانوایی‌های شهر داشتند، عکاسی می‌کردم. با آنها دور شهر راه افتاده و عکاسی می‌کردم، به‌گونه‌ای که یکی از خود همان‌ها شده بودم. آن موقع باید نگاتیوها را به سنندج می‌فرستادم تا ظهور و چاپ شود. یادش بخیر، چاپ شیوا؛ خلاصه آن‌قدر به آنها عکس داده بودم که دیگر هر وقت من را می‌دیدند، می‌گفتند: تو فقط بلدی عکس بگیری! راست می‌گویی کاری کن ما را بیمه کنند. تلنگر خوبی بود؛ مطلبی نوشتم که با عکس‌هایی از این کارگران سپیدروی در چند روزنامه و هفته‌نامه چاپ شد و این کار جواب داد و همه کارگران بیمه شدند و چه لذتی بالاتر از این. خلاصه دروغ‌هایی که گاهی ختم به خیر شده‌اند.

در عکس‌هایت تفکر انسان‌دوستی بیشتر نمود دارد. آیا از راه دروغ می‌توان به ترویج این تفکر پرداخت؟

این دروغ در همه هنرها به نوعی هست. مثلا من و شما پول می‌دهیم بلیت می‌خریم و به دیدن فیلمی می‌رویم که به ما دروغ می‌گوید؛ دو نفر را به ما نشان می‌دهد که زن و شوهر هستند، اما هیچ نسبتی با هم ندارند و من و تو داستان را قبول می‌کنیم. در نقاشی هم به نوعی و در شعر به نوعی دیگر. اگر به این وسیله بتوان به ارتقای سطح سواد و دانش بصری جامعه و حتی به نوع توسعه نگرش و تفکر کمک کرد، این دروغ قابل هضم‌تر خواهد بود، پس من همچنان دروغ خواهم گفت.

آمار عکس‌هایت؟

اصلا فکرش را هم نکرده بودم، سؤال جالبی است. ۴۰ سال عکاسی و هر روز و هر هفته عکاسی‌کردن، سفرکردن، روستاها را گشتن و ثبت لحظات، آداب و رسوم، طبیعت و مردمان، هرگز نمی‌توانم تعدادش را بدانم. شاید میلیون‌ها عکس، اما تعداد عکس‌هایی که دوست‌شان دارم، بسیار کم است و هیچ‌گاه هم عکسی را از کارهای خودم به اندازه‌ای دوست نداشته‌ام که آن را چاپ کرده و در اتاقم یا محل کارم قاب کنم.

نگاه تجاری فرجوند فردا به عکس؟

تکلیف خود را با عکاسی از اول روشن کرده‌ام. از این راه هرگز نباید به فکر درآمد باشم، واقعا هم به فکر آن نبوده‌ام؛ حضور در جشنواره‌ها هم به همین دلیل شاید باشد که بتواند گوشه‌ای کوچک از هزینه‌هایی را که در این راه می‌شود، جبران کند که این هم خیالی باطل بود. من ذهنیاتم را عکاسی می‌کنم و زندگی را آن‌طور که می‌خواهم، عکاسی می‌کنم، نه آن‌طور که هست. هنگام عکاسی به فکر جشنواره نبوده و نیستم. من مطالعه می‌کنم، تحقیق می‌کنم و بعد عکاسی. بارها اتفاق افتاده که به چیزی و سوژه‌ای فکر کرده‌ام که یافتن آن شاید سال‌ها طول می‌کشید تا سر راه من قرار بگیرد و من شانس حضور و عکاسی از آن را داشته باشم، پس آن را می‌سازم و عکاسی می‌کنم. من باید چندین سال منتظر می‌شدم تا شخصی خانه‌اش را با تلویزیون بسازد و اجازه دهد که من از آن عکاسی کنم. پس خودم آن را ساختم و بی‌شک برای اولین بار در تمام تاریخ این اتفاق افتاد. هرگز قبل و بعد از آن کسی موفق به این کار نشده بود. شاعر، نقاش و فیلم‌ساز هم دقیقا این کار را می‌کند.

دغدغه عکس جشنواره‌پسند چطور؟ چون بعد از کسب عناوین مختلف در جشنواره‌ها، تازگی‌ها لقب «تنها سکه است که برای فرجوند می‌ماند» در محافل هنری زمزمه می‌شود.

من به اجبار باید عکس را برای جشنواره‌ها بفرستم تا هم محک باشد برایم و هم کسب یک درآمد کوچک. تا امروز که با شما مصاحبه می‌کنم، نزدیک به ۵۰۰ جایزه از فستیوال‌های معتبر داخلی و خارجی دارم. سازمان ملل متحد کارهایم را ستایش کرده، آکادمی هنر لندن، جشنواره‌های معتبر جهانی و عکاس برتر جهان اسلام، برترین عکاس فستیوال عکاسان کُرد دنیا همه و همه را متعلق به مردم نجیب شهرها و روستاها می‌دانم که سوژه من بوده‌اند تا به خودم و در یک جمله که همیشه خواهم سرود، شکست‌هایم برای خودم، ولی پیروزی‌هایم از آنِ کردستان است.

فرجوند فردا الگو و مربی خود در هنر عکاسی را مرحومه مادرش می‌داند، چرا؟

هنوز و همیشه مادرم را الگوی خود می‌دانم و همه مادران را. مادرم با چنان عشق و علاقه‌ای به نقشه قالی می‌نگریست و آن را می‌بافت که من را هم مشتاق به دیدن می‌کرد. بارها روی گل‌های قالی دست می‌کشیدم و حس می‌گرفتم تا بتوانم آن را مجدد روی کاغذ اجرا کنم. خانواده‌ام، برادرانم و خواهرانم همیشه یار و یاور و حامی من بوده‌اند. ایرج که بسیار خلاق است و به اشیای بی‌جان هم جان می‌بخشد، محسن نویسنده و شاعر، محمدرضا نوازنده کمانچه است، برادرزاده‌ها و خواهرزاده‌هایم هم گرافیست، نوازنده و مشتاق کار هنری شده‌اند و هستند و این تأثیر سرچشمه‌اش از مادر بوده است.

مجردی یا متأهل؟

به فکر اینکه بتوانم با کسی زندگی کنم، نبوده‌ام؛ چون زندگی من به‌گونه‌ای رقم خورده است که تحمل آن شاید برای دیگری سخت و تحمل‌ناپذیر باشد، همچنان با دوربین و قلم‌هایم به‌سادگی خواهم زیست تا فردا چه اتفاقی رقم بخورد. بیشتر به فکر چاپ کتاب‌هایم هستم. پنج کتاب آماده چاپ دارم. راستی یادم رفت بگویم اولین کتاب مصور تاریخ بیجار را دانشگاه کردستان برایم چاپ کرد، اما در شهر محل زندگی‌ام هیچ توجهی از طرف مسئول مرتبط و غیرمرتبط به آن کتاب مصور نشد. نمی‌خواهم صاحب چیزی باشم و آن را قاب کنم و با آن پز بدهم، می‌خواهم مثل زمان کودکی که نقاشی‌هایم را پاره می‌کردم و از این کار لذت می‌بردم، کافکاوار لذت ببرم یا هرچه که می‌ساختم در نهایت می‌شکستم. چند سالی است که فیلم کوتاه می‌سازم، فیلم تک‌نفره، تصویربردار، نویسنده، طراح صحنه و همه را خودم انجام می‌دهم و تا امروز ۴۰ جایزه از جشنواره‌های معتبر داخلی و خارجی در زمینه ساخت فیلم نیز گرفته‌ام. جشنواره معتبر بین‌المللی فیلم مستند و فیلم صد، از آن جمله است. مدتی است که مجدد به نقاشی روی آورده‌ام و مشغول ساخت پرتره‌هایی هستم که چشم ندارند. باید دید این مجموعه به کجا ختم می‌شود؛ مجموعه‌ای به نام «چه و - چاو».

چند سال‌تان است؟

۶۳ سال، به عباراتی شش دهه و سه سال که از این شمار تقویم زندگی، بیش از پنج دهه را در جهان نقاشی و عکاسی زیسته‌ام، جهانی پر از رؤیاهای شیرین و تلخ.

اصالتا کجایی هستی؟

نسبت آبا و اجدادی من به سقز می‌رسد. آنها و خیلی‌های دیگر از سرزمین خود رانده شده‌اند و پدربزرگم ساکن بیجار شده و خودم متولد بیجار هستم. هیچ‌گاه هیچ شهری در مناطق کُردنشین را به دیگری ارجح ندانسته‌ام، تمام شهرهای استان محل زندگی‌ام را عاشقانه دوست دارم و ساکنانش را صد البته بیشتر.